

فضای بصری سریال، طراحی لوکیشن‌ها و نمایش مفاهیم ماورایی مثل «اجل» را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

استفاده از نماهای متعدد در فضاهایی که با مضمون داستان هم‌خوانی داشت، در این سریال هم دیده می‌شد. تلاش شده که فضاها و موقعیت‌ها در خدمت محتوای اثر باشند. در مجموع، انتخاب لوکیشن‌ها و طراحی صحنه در انتقال مفاهیم و مضامین نقشی مثبت و مؤثر داشته است؛ چه در نمایش دنیای واقعی، چه در القای فضای رویا و ماورا.

جایگاه این سریال را در میان تولیدات پلتفرم‌ها که بیشتر به ژانرهای جنایی، معمایی و اجتماعی با محور خشونت گرایش دارند، چطور می‌بینید؟

«اجل معلق»؛ در میان آثار شبکه نمایش خانگی یک کمدی اجتماعی متفاوت است. گرچه حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد، اما حداقل بدآموزی هم ندارد و توانسته تا حدی مخاطب را با خود هم‌داه کند.

برخی مخاطبان معتقدند این سریال تکراری است و به آثار دهه‌های گذشته شبیه شده؛ نظر شما در این باره چیست؟

درست است که ما بارها با مضامین مرگ، زندگی، ماورا و انسان درگیر میان این دو در سینما مواجه شده‌ایم. اما نکته این جاست که این سریال تلاش کرده به این مضامین نگاهی انسانی و هنرمندانه ببیند؛ نه صرفاً اخلاقی و خشک. استفاده از زبان طنز و ارائه این مضامین در قالبی نرم‌تر و قابل درک‌تر برای مخاطب، امتیازی برای سریال است حتی اگر محتوای آن تازگی نداشته باشد.

# مواجهه‌ای سه‌گانه با مرگ، معنا و بازیگری

«اجل معلق»  
در میز نقد  
روزنامه صبا؛

زهرا طاهریان  
گزارش

سریال «اجل معلق» با در آمیختن مفاهیمی چون مرگ، زندگی و طنز، تلاشی متفاوت در شبکه نمایش خانگی محسوب می‌شود؛ تلاشی که واکنش‌هایی متنوع از سوی منتقدان را برانگیخته است. جبار آذین آن را اثری سرگرم‌کننده با شخصیت پردازی قابل قبول می‌داند، محسن سلیمانی فاخر آن را نمونه‌ای از فقدان انسجام روایی و سقوط اخلاقی در طنز رسانه‌ای می‌خواند و زهرا مشتاق از زاویه‌ای انسانی و احساسی، بر رابطه میان داوود و اجل تأکید می‌کند. سه نگاه، سه تحلیل و یک پرسش اساسی: آیا «اجل معلق» توانسته مرگ را از سایه ترس به عرصه گفت‌وگو بیاورد؟ در ادامه گفت‌وگو خبرنگار روزنامه صبا با سه منتقد عرصه سینما و تلویزیون را می‌خوانید.

اگر بخواهیم نگاهی کلی به این سریال داشته باشیم، به نظر شما «اجل معلق»؛ تا چه حد موفق بوده؟

در مجموع، «اجل معلق»؛ یک سریال بالاتر از حد متوسط است. شخصیت پردازی خوبی در مورد دو شخصیت اصلی داوود و اجل صورت گرفته، مخاطب را سرگرم می‌کند و ترکیب باورپذیر مرگ، زندگی و طنز را ارائه می‌دهد. همین باعث می‌شود بتواند از مخاطب نمره قبولی بگیرد.

آیا حضور کارگردان در این اثر به نسبت آثار قبلی‌اش پررنگ‌تر و حرفه‌ای‌تر بوده؟

طبیعی است که یک کارگردان با تکیه بر عوامل حرفه‌ای مثل حضور رضا عطاران در هر پروژه‌ای رشد می‌کند. در این سریال نیز نسبت به کارهای قبلی، شاهد پیشرفت کارگردان هستیم؛ چه در هدایت بازی‌ها، چه در استفاده از دوربین و چه در تصویرسازی معادل برای فیلمنامه. در مجموع، کارگردان در این سریال حضور پررنگ‌تر و مسلط‌تری داشت.

حضور رضا عطاران، با توجه به نوع بازی که در چند سال اخیر داشته، چه تأثیری در جذب مخاطب و اعتبار سریال داشت؟

عطاران یکی از بازیگران پرمخاطب تلویزیون در سال‌های گذشته بوده که به دلایل مختلف مدتی از صحنه دور ماند. در این سریال، مخاطب پیش از آنکه «داوود سعیدی» را ببیند، رضا عطاران را می‌بیند. یعنی سبک بازی، حرکات، شوخی‌ها و زبان بدن آشنای او بر شخصیت سایه انداخته است. با این حال، بازگشت او در این سریال، بازگشتی نسبتاً مقبول بود، هرچند نمی‌توان گفت که قوی‌تر یا متفاوت‌تر از آثار قبلی‌اش ظاهر شده. اما تلاش شده تکرار بازی‌های گذشته‌اش کمتر باشد و نوآوری‌هایی در اجرای او دیده شود.

جبار آذین

منتقد سینما و تلویزیون

«اجل معلق»  
تماشای مرگ با چاشنی طنز

ارزیابی کلی شما از سریال «اجل معلق» چیست؟ آیا این سریال توانسته مخاطب را با مضمون مرگ و زندگی به‌شيوه‌ای تازه مواجه کند؟

«اجل معلق»؛ یک طنز اجتماعی است که در فیلمنامه، اجرا، کارگردانی و بازی‌ها تلاش شده بود با ترکیب محتاطانه مقوله‌های مهمی مانند مرگ و زندگی، همراه با چاشنی طنز، مخاطب را در موقعیت‌های متنوعی قرار دهد؛ هم در لحظات شوخی و طنز، هم در مواجهه با واقعیت‌های انسانی، فردی، اجتماعی و حتی ماورایی.

روایت تصویری از مرگ در سینما و تلویزیون، حتی با اشارات طنز، تازگی ندارد؛ اما این سریال تلاش کرده بود با ایجاد تحولی در مسیر دو شخصیت اصلی داوود سعیدی با بازی نسبتاً متفاوت اما قابل قبول رضا عطاران و همچنین شخصیت «اجل» با بازی بهزاد خلج از آثار مشابه متمایز باشد.

در این سریال، داوود در مسیر تکامل شخصیتی قرار می‌گیرد و «اجل» هم از یک موجود خشک و بی‌احساس ماورایی به شخصیتی با احساس و شوخ‌طبع تبدیل می‌شود. همین موضوع باعث شده سریال، تا حدی متفاوت جلوه کند.

به نظر شما آیا پرداختن به واقعیت مرگ در کنار دغدغه‌های روزمره زندگی، باعث جذب مخاطب شده است؟

پیوند واقعیت مرگ با زندگی روزمره داوود که یک کارگر بی‌کار است با دغدغه‌های خانوادگی و اجتماعی و همراه‌سازی این موقعیت‌ها با شوخی و طنز، عنصر اصلی جذب مخاطب این سریال بود.

نقش داستانک‌های فرعی که در قالب شبه‌اپیزودها به مرگ افراد مختلف می‌پرداختند را چطور می‌بینید؟ آیا به ساختار درام اصلی کمک کرده‌اند؟

این داستانک‌ها که در هرکدام به مرگ یک شخصیت پرداخته می‌شد و داوود در آن‌ها در پی کسب سود شخصی بود، گرچه به پردازش شخصیت‌های اصلی و خط اصلی درام کمک چندانی نمی‌کردند، اما کاملاً هم‌رها و یله نبودند.

کمدی جسورانه‌ای هم نبود چون مضامین سریال پیش‌تر در آثار دیگری هم تکرار شده‌اند، بنابراین از حیث محتوا برای مخاطب تازگی نداشت. ولی چون با زبانی سالم و طنز درگیر مناسبات زمینی و آسمانی شده بود، از برخی آثار مشابه قابل تأمل‌تر بود.

